

عنوان کتاب: ایران و جهانی شدن
نویسنده : محمود سریع القلم
نقد و بررسی: معصومه هاشمی



جهانی شدن به عنوان یک فرایند یا پروسه ، موضوع جدیدی نیست . شاید بتوان گفت این فرایند از قرن هفدهم آغاز شده.

جهانی شدن یا Globalization منطقی مبتنی بر علم ، صنعت و نوآوری دارد اما فلسفه اصلی آن افزایش ثروت است. پدیده ای که تنها در اقتصاد باقی نمانده و امروز به همه ی حوزه ها تسری پیدا کرده است. می توان گفت جهانی شدن مثلی است با سه ضلع اقتصاد ، سیاست و فرهنگ .

اصول متعددی در پروسه جهانی شدن دخیلند که مهم ترین آنها عبارتند از : تفکیک ناپذیری (میان اضلاع این مثلث)، ارتباطات گسترده ، جریان آزاد سرمایه ، اعتماد متقابل دولت ها و کشورها ، گسترش دامنه ی آزادی ها (که به آزادی دستیابی به اطلاعات و آزادی سرمایه گذاری منجر می شود) ، گسترش عقلانیت ، تکامل نظام سرمایه داری ، پذیرش روند رو به ضعف حاکمیت ملی کشورها و پذیرش اصل قاعده گذاری کشورهای پیشرو از سوی سایرین .

می توان گفت همه ی این اصول به نوعی با هم مرتبط هستند و یکی از دیگری مشتق شده و بر هم به صورت متقابل اثرگذارند.

کشورهایی که با پروسه جهانی شدن همگام شده اند نیز بالطبع ویژگی های مشترکی دارند از جمله : ریسک پذیری در اعتماد به طرف مقابل ، توان رقابت ، توان بازی با حاصل جمع غیرصفر ، توان ثروت یابی و حفظ استقلال و قدرت سیاسی به صورت همزمان ، واگذاری برخی امور به بخش های غیر دولتی ، توان جمع گرایی (دارا بودن قدرت همکاری) و فردگرایی (خلاقیت) به صورت توانمند ، برخوردار بودن از رهبران دوراندیش و پذیرفتن حاکمیت ملی نسبی به جای حاکمیت مطلق .

اما در این میان کشور ایران تاکنون نتوانسته پروسه جهانی شدن را با مختصات خاصش بپذیرد و خود را با آن همسو کند.

علت این مشکل را می‌توان در تاریخ استعمار زده‌ی ایران و روند کنونی مدیریت و سایست کشور دریافت.

تجربه‌ی تلخ ایرانیان از استعمار و بهره‌کشی کشورهای مختلف در دوره‌های گوناگون، آنان را به نوعی دچار بدبینی کرده و این بدبینی از زمان صفویه (یعنی زمان آغاز رسمی ارتباط ایران با دیگر کشورها) تا به امروز در تعامل با سایرین اثرگذار بوده است.

بی‌گمان از علل ذیل می‌توان به عنوان مهم‌ترین عوامل ایجاد زمینه‌های استعمار و تحقیر ایرانیان نام برد که به مرور منجر به بدبینی دامنه‌دار در ایران شده :

ماهیت فاسد و بی‌فکر دربار، ناآشنایی شاهان و شاهزادگان از سیاست، غلبه احساسات و تعصبات در ایرانیان، بی‌منزلفتی افراد، روستا نشین بودن حداکثر جمعیت کشور، فقدان اجماع کانون‌های قدرت و نخبگان و اجماع فکری، تشتت فکری و فلسفی و ایدئولوژیکی، هم‌سو نبودن سردمداران قدرت با نخبگان، جنگ‌ها و هرج و مرج‌ها، فقر اقتصادی، فقدان ساخت اداری، عدم گردش قدرت و مهم‌تر از همه نبود اعتماد به نفس به خاطر اتکای بیش از اندازه به غرب.

نبود این مصادیق در کشور، ایران را در حوزه‌های حزب، رشد اقتصادی، دموکراسی و ... نسبت به دیگر کشورهای مشابه به شدت عقب نگه داشت.

این روند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم به دلیل برخی نگرش‌های انقلابی صرف، ادامه یافت.

طبقه "روحانیت" در عین برخورداری از ظرفیت بسیج افکار عمومی، به دلیل عملکرد نامناسب از جمله "اجماع و هم‌اندیشی" با دیگر گروه‌های انقلاب توفیقات سیاسی زیادی کسب نکرد. ناراضیان از وقایع بعد از انقلاب به اپوزیسیون‌های داخلی و خارجی تبدیل شدند. و از همان زمان تقابل با ایران آغاز شد.

از سوی دیگری می‌توان گفت جمهوری اسلامی ایران بیش از همه با هدف حاکمیت سیاسی تشکیل شده بود و در نتیجه در مواد مختلف قانون اساسی، گسترش حوزه‌ی

فعالیت به حوزه های سیاست منطقه و بین الملل در اولویت قرار گرفت که اگرچه در ابتدا تاثیراتی هم داشت اما به زودی زمینه های تقابل با ایران و انزوای کشورمان را به عنوان کشوری انقلابی با رویکرد امنیتی و نظامی فراهم کرد.

در حوزه ی اقتصاد دولت به دلیل بی اعتمادی و عدم ورود بخش خصوصی و سرمایه گذار از یک سو و انزوا از سوی دیگر ، حجیم تر شد . اما ایران در تعامل اقتصادی خود هم چنان خواهان بهره گیری از فضای اقتصادی جهانی شدن بود بدون اینکه این فرایند را از جهات دیگر پذیرفته باشد.

اما این نحوه برخورد ایران برخوردی دوگانه محسوب شده و کشورهای بزرگ اقتصادی نپذیرفته اند که ایران با بخشی از روند جهانی شدن کنار آمده و با بخشی دیگر (یعنی فرهنگ و ایدئولوژی) مقابله و مبارزه کند.

این مسئله به چند دلیل روی داده مثلا اینکه انقلاب اسلامی اساسا ماهیتی ایدئولوژیکی دارد و تغییر آن برای کشور پذیرفتنی نیست. هم چنین نبود آموزش در مدیران کشور یکی دیگر از ضعف های کشورمان تلقی شده است. مدیران فعلی که نسل اولی های انقلاب هستند به دلیل تفکرات انقلابی ، هنوز به عنوان مدیرانی بین الملل گرا تربیت نشده اند و مدیریت آنان نه براساس مشاهده و آموزش بلکه براساس دیدگاه های انقلابی و ایدئولوژیکی است.

نویسنده کتاب غرب گریزی مسئولان و ناتوانی در همزیستی و ارتباط منطقی با دیگر کشورها را عامل مهمی در وضعیت کنونی کشورمان می داند و از این رو معتقد است شاید بهترین راه برای خروج از این وضعیت ، رسیدن به یک تصمیم صحیح و قاطع در خصوص تعامل با دنیا و پذیرفتن روند جهانی شدن با عوامل دخیل در آن است ؛ مسئله ای که در صورت عدم پذیرش و به تعویق انداختن ، کشور را با عدم قطعیت ها و ناتوانی در پیش بینی رویدادهای آینده مواجه می کند.

در حال حاضر مهم ترین محمل موجود برای خروج از این وضعیت توجه به نسل جدید موسوم به نسل سوم انقلاب است که مبانی فکری متفاوتی داشته و به عنوان نسلی غیرسیاسی و غیرفلسفی ، با تکیه بر فرهنگ ایرانی ، اعتماد به نفس و تعاریف واقع بینانه تر از

سیاست و جهانی شدن، می‌توانند نقش متفاوتی در بهبود اوضاع کشورمان داشته باشند.

